

# عنصر مبارزه در زندگی امامان

## دوران امام کاظم (ع)

دنیای طسح کلی در زندگی امام موسی بن جعفر (ع) فوق العاده پرماجرا و شورانگیز است و بنظر من اوج حرکت مبارزی ائمه مربوط به دوران زندگی این بزرگوار است که متأسفانه از زندگی آن حضرت، گزارش درست و روشنگری در دست نداریم. گاه چهره‌هایی در زندگی آن حضرت دیده می‌شود که بیننده را مبهور می‌کند. مثلاً از بعضی روایات بر می‌آید که ایشان چندی که از جسد خدای حرکت و شاید مخفی یا متواری بوده‌اند دستگاه هارون در تعجب آنحضرت بوده و ایشان را پیدا نمی‌کرده است. خلیفه کسانی را می‌برده و شکنجه می‌کرده که بگویند موسی بن جعفر کجاست؟ و این یک امر بی‌سابقه در زندگی ائمه است. از جمله این شهر آشوب در مناقب روایتی را نقل می‌کنند که چنین چیزی از آن بر می‌آید: «دخل موسی بن جعفر بعضی قری الشام متکراً هاربا» درباره هیچ یک از ائمه چنین چیزی نداریم. اینها نشان دهنده جرقه‌هایی در زندگی امام موسی بن جعفر (ع) است و بما ملاحظه اینهاست که معنای آن زندان و حبس ابد کذاتی معلوم می‌شود والا هارون اول که به خلافت رسید و به مدینه آمد همانطور که شنیده‌اید موسی بن جعفر (ع) را کاملاً مورد نوازش قرار داد و احترام کرد و این داستان معروف است که مأمون نقل میکند که حضرت بردارز گوش سوار بودند و آمدند تا وارد منطقه‌ای که هارون نشسته بود شدند هر چه می‌خواستند پیاده بشوند، هارون نگذاشت قسم داد که باید تا نزد بساط من سواره بیایید و ایشان سواره آمدند و

آنحضرت را احترام کردند و ما هم چنین و چنان گفتند. وقتی می‌رفتند هارون به من و امین گفت رکاب ابی الحسن را بگیرید تا آخر داستان، جالب اینکه در این روایت مأمون می‌گوید: پدرم هارون به همه ۵ هزار دینار و ۱۰ هزار دینار (یادروم) عطیه و جایزه می‌داد به موسی بن جعفر ۲۰۰ دینار داد در حالیکه وقتی حال حضرت را می‌پرسید حضرت به او از گرفتاری‌های زیاد و بدی وضع معیشت و عائله زیاد شکایت کرد... (که حالا این حرف‌ها هم از امام بسیار جالب و پرمعنی است و برای بنده و کسانی که تبقیه دوران مبارزه را آرموده‌اند خیلی آشناست و کاملاً قابل فهم است که چطور می‌شود امام به مثل هارونی اظهار کند که وضع من خوب نیست، زندگیمان نمی‌گذرد. در این گونه حرف زدن هیچ تامل نیست و خیلی از ششاهای می‌دانم که در دوران رژیم حیار و دوران خلفان طبعاً از این کارها کرده‌اید و کاملاً هم قابل درک است که اسناد با سخنی از این قبیل، دشمن را از وضع و حال و کار خود غافل کند) و قاعدتاً با این اظهارات، هارون باید برای آن حضرت مبالغ زیاد و مثلاً پنجاه هزار دینار (یادروم) در نظر میگرفت. اما فقط ۲۰۰ دینار می‌دهد. میگوید از پدرم علت این کار را پرسیدم گفت: اگر به او مبلغی را که به گردن گرفتم بدهم اطمینان ندارم که اندکی بعد با صد هزار شمشیرزن از شعیبان و دوستانش بجان من نیفتند. این برداشت هارون است و به نظر من هارون درست هم فهمیده بود.

بعضی خیال میکنند که این برداشت ناشی از سعایت‌ها بوده است ولی این حقیقت قضیه بود. آن

زمانی که موسی بن جعفر (ع) با هارون مبارزه میکرد واقعاً اگر پولی در دستگاه خود داشت خیلی کسان بودند که آماده بودند در کنار آن حضرت شمشیر بزنند و نمونه‌هایش را در مورد غیر ائمه (ع) یعنی امامزادگان دیده‌ایم و ائمه یقیناً بیشتر می‌توانستند مردم را دور خود جمع کنند.

بنابر این دوران موسی بن جعفر (ع) دوران اوج است که بعدها به زندانی شدن آنحضرت منتهی میشود.

## دوران امام رضا (ع)

هنگامیکه نوبت به امام هشتم (ع) می‌رسد باز دوران، دوران گسترش و رواج و وضع خوب ائمه است و شعبه همه جا گسترده‌اند و امکانات بسیار زیاد است که منتهی میشود به مسئله ولایتعهدی. البته در دوران هارون امام هشتم (ع) در نهایت تقیه زندگی می‌کردند. یعنی کوشش و تلاش را داشتند، حرکت را داشتند، تماس را داشتند، منتهی با پوشش کامل. آدم میتواند بفهمد مثلاً دعبل خزاعی که درباره امام هشتم (ع) در دوران ولایتعهدی آن طور حرف می‌زند، دفعتاً از زیر سنگ بیرون نیامده بود. جامعه‌ای که دعبل خزاعی می‌پرورد با ابراهیم بن عباس را که جزو مداحان علی بن موسی الرضا (ع) است، یا دیگران و دیگران را، این جامعه بایستی در فرهنگ ارادت به خاندان پیغمبر سابقه داشته باشد. چنین نیست که دفعتاً وبدون سابقه قبلی در مدینه و در خراسان و در ری و در مناطق گوناگون ولایتعهدی علی بن موسی الرضا (ع) را جشن بگیرند اما قبلاً چنین سابقه‌ئی نداشته باشد. آنچه در دوران علی بن موسی الرضا (ع) یعنی ولایتعهدی، پیش

آمد (که حادثه بسیار مهمی است و بنده سال گذشته در پیامی به زمینه ها و علل آن اشاره کردم) نشان دهنده این است که وضع علاقه مردم و جوش محبت های آنان نسبت به اهل بیت در دوران امام رضا (ع) خیلی بالا بوده است. به هر حال بدهم که اختلاف امین و مأمون پیش آمد و جنگ و جدال بین خراسان و بغداد پنج سال طول کشید، همه اینها موجب شد که علین موسی الرضا (ع) بتوانند کار وسیعی بکنند که اوج آن به مسکه ولایت مهدی منتهی شد. متأسفانه آنجا هم باز با حادثه شهادت، این رشته قطع شد و دوران جدیدی آغاز گشت که دوران محنت و غم اهل بیت است. بنظر بنده از دوران امام جواد (ع) به بعد برای اهل بیت بدتر و محنت بارتر از همه اوقات است. این یک ترسیم کلی از زندگی سیاسی ائمه علیه السلام بود که عرض شد.

همانطور که قبلاً گفته شد من بحث خود را دو قسمت کرده بودم. یک قسمت ترسیم کلی بود که تا اینجا تمام می شود. قسمت دیگر، نمودارهایی از حرکات مبارزی در زندگی ائمه است که شاید وقت کافی اکنون برای بیان آن نباشد و لازم باشد که پیش از این مزاحم برادران عزیز و دوستان ارجمند شوم. اما آن چیزهایی که بنظر من رسید و فرصت کردم در ظرف پر بروز و دیروز چند ساعتی کار کنم و در میان یادداشتهای قدیمیم آنها را گرد بیاورم اینهاست که عناوین آنها را ذکر می کنم. البته عناوین قابل بحث فقط اینها نیست. اما من برای اینکه اگر دیگران بخواهند کار کنند موضوعاتی در اختیارشان باشد بخشی از عناوین را عرض می کنم.

### نمودارهایی از حرکات مبارزی ائمه

یکی از مسائل، ادعای امامت و دعوت به امامت است که این در زندگی ائمه (ع) هرجا هست و نشانه حرکت مبارزی است و این فصل متوسطی است که روایات آن در ابواب مختلف وجود دارد از جمله روایات: الأئمة نور الله در کافی و روایت امام هشتم (ع) در معرفی امامت و نیز روایات متعدد در زندگی امام صادق (ع) و مجادلات اصحاب ایشان با طرف های گوناگون و روایات مربوط به زندگی امام حسین علیه السلام در هنگام دعوت اهل عراق و روایات فراوان دیگر.

مسئله دیگر برداشت خلفا از ادعاها و کارهای ائمه (ع) است. شما می بینید که از زمان عبدالملک تا

زمان متوکل همواره یک تلقی و برداشت از هدف و برنامه ی ائمه (ع) وجود داشته و همیشه خلفا و عمالشان با یک نگاه به ائمه می نگریستند و قهراً درباره آنان تصمیم مشابهی می گرفتند. این نکته مهمی است که نمی شود از آن آسان عبور کرد. چرا اینها از زندگی ائمه اینطور برداشت می کردند؟ مثلاً جمله ی «خلیفتان یحیی الیها الخراج» که درباره موسی بن جعفر علیه السلام با: هذا علی ابنه قد قعد و ادعی الامر لنفسه» که درباره علی بن موسی (ع) می گفتند و یا جملات مشابهی درباره ی ائمه دیگر، همه نشان میدهد چه ادعاها و داعیه هائی را خلفا و دوستان خلفا از زندگی ائمه برداشت می کردند. این قابل توجه و یکی از آن نکات مهم است.

مسئله ی دیگر اصرار خلفاء بر اینکه امامت را نسبت به خودشان بدهند و حساسیت شیعه که با این امر مخالفت کنند است. مثلاً به این نمونه که نظارتی هم دارد توجه کنید: «کثیر» که از شعرای بزرگ طراز اول دوره نخستین اموی است (یعنی زید بن فرزدق و جریر و اخطل و جمیل و نصیب و غیرهم) شیعه و از علاقمندان امام باقر (ع) بوده است: روزی آمد خدمت امام باقر (ع) حضرت با حال اعتراض می گفت: «امتدحت عبد الملک؟!». شنیدم مدح عبد الملک را کرده ای؟! دستاچه شد و گفت: «یا بن رسول الله ما قلت له یا امام الهدی» من امام الهدی به او نگفتم «و انما قلت له اسد و الاملد کلب و یا شمس و الشمس جماد و یا بحر و البحر موات» یعنی من به او شیر و خورشید و دریا و کوه و ازدها لقب دادم و اینها هیچکدام ارزشی ندارند... بدین ترتیب عمل خود را توجیه کرد، حضرت تسبیح کردند و آنگاه گمیت اسدی برخاسته و آن قصیده هاشمیه بخود را خواند که با این بیت شروع می شود:

من یقلب فتنیم فتنیم

غیر ما صبوة ولا احلام  
و می رسد به این بیت:

ساسة لا کمن بری زعیمه الناس

سواء و زعیمه الاتعاص  
این نمونه روشن می کند که ائمه نسبت به اینکه عبدالملک مدح بشود حساس بودند اما دوستانی مثل کثیر حساستشان روی «امام الهدی» بود لذا می گفتند ما به او امام الهدی نگفتیم و این نمونه خود علاقه شدید خلیفه را به اینکه به او امام الهدی بگویند نشان میدهد.

در زمان بنی عباس این علاقه و اصرار بیشتر بود مروان ابن ابی حفصه اموی که از شعرای مداح و وابسته و مزدور هم بنی امیه و هم بنی عباس بود (عجیب این است که وی زمان بنی امیه شاعر دربار بود بعد که بنی عباس بر سر کار آمدند باز شاعر دربار شد!! چون شاعر بسیار قوی و زبان آوری بود آنها هم او را با پول می خریدند) هنگامیکه مدح بنی عباس را می گفت اکفا به این نمی کرد که از کرم و شجاعت و دیگر خصالشان بگوید، بلکه آنان را به پیغمبر نسبت میداد و شون و مقام های مورد نظرشان را برای آنان ثابت میکرد یکی از شعرهای او این است:

انی یکون ولیس ذاک بکاشنی

لیسی البنات و رائة الاعمام  
یعنی چگونه چنین چیزی ممکن است که دختر زادگان، ارث عمو را ببرند؟ خوب، عمو پیغمبر عباس ارثی دارد و چرا دختر زادگان که اولاد فاطمه هستند می خواهند ارث او را ببرند!! ببینید دعوا بر سر خلافت است، یک جنگ حقیقی فرهنگی و سیاسی است. و در مقابل آن شاعر طائی شیعی معروف یعنی جعفر بن عقیان طائی می گوید:

لم لایکون؟ وان ذاک لکاشنی

لیسی البنات و رائة الاعمام  
للبنات نصف کامل من ماله

والعم متروک بغیر سهام  
یعنی دختر نصف مال پدر را می برد و عمو از مال آنکسی که دختر دارد هیچ نمی برد پس شما ارثی ندارید که طلب کنید. باری این نمونه ای از حساسیت یاران ائمه (ع) بر روی داعیه های امامت است.

مسئله دیگر تائید و حمایت ائمه (ع) از حرکات خونین است که یکی از بحثهای شورانگیز زندگی ائمه (ع) است و حاکی از همین جهت گیری مبارزی است: اظهارات امام صادق درباره معن بن خنیس هنگامیکه به دست داود بن علی کشته شد، اظهارات درباره زید، درباره حسین بن علی، شهید فخ و دیگران. روایت عمیسی را دیدم در نور الثقلین که نقل می کند از علی بن عقبه: «ان ابی قال دخلت انا و المعلى علی ابی عبد الله (ع) فقال (ع): ابشروا انتم علی احدى الحسنین، شفی الله صدورکم، و اذهب غیظ قلوبکم، و انا لکم من عدوکم، و هو قول الله تعالی: و یشف صدور قوم مؤمنین، و ان مضیتم قبل ان یروا ذلک، مضیتم علی دین الله الذی رضیه لتبیه (ص)

**ولعلی (ع)** - من وعلی بر حضرت ابی‌عبدالله (ع) وارد شدیم حضرت فرمود: بشارت باد شما را که یکی از دویکتورترین (پیروزی یا شهادت) متعلق به شما است، خدا سینه شما را شفا داد (یا شفا دهد) و خشم و ذل شما را فرو نشاند (یا فرونشاند) و شما را بر دشمنان مسلط کرد (یا مسلط کند) و این همان وعده الهی است که فرمود: ویشف صدور قوم مؤمنین. اگر شما پیش از آنکه به این پیروزی دست یابید از دنیا می‌رفتید (یا بروید) بردین خدا که آن را برای پیامبرش (ص) و علی علیه‌السلام پسندیده است در گذشته بودید (یا در میگذرد).

این روایت از این جهت مهم است که در آن سخن از مبارزه و پیروزی و کشتن و کشته شدن است، بخصوص که مخاطب در آن معلی بن خنیس است که سرنوش او را میدانیم. امام بی‌مقدمه مطلب را شروع می‌کند و معلوم است که از چیزی و حادثه‌ئی حرف می‌زند، اما آن حادثه هم معلوم نیست. در تعبیرات: شفی الله صدورکم تا آخر هم احتمال هست که حضرت دعا می‌کند و هم احتمال بیشتر هست که خبر از آنچه واقع شده میدهند. آیا این دو نفر از کاری و درگیری‌ئی می‌آمده‌اند که حضرت از آن خبر داشت؟ و شاید خود به آنان مأموریت آن را داده بود است؟!

در هر صورت لحن حدیث بنابر هر یک از این دو معنی و دو احتمال، بوضوح حاکی از حمایت امام از حرکات تند و پرخاشگرانه‌ئی است که زندگی روزمره معلی بن خنیس هم از آن حکایت می‌کند. و جالب این است که ابن معلی «باب» امام صادق (ع) بوده که ابن مطلب و ابن تعبیر (تعبیر باب) یکی دیگر از آن مباحث قابل تأمل و تعقیب است.

این کسانی که در روایات به عنوان «باب» ائمه (ع) معرفی شده‌اند کی‌ها بودند؟ که غالباً هم کشته یا به کشته شدن تهدید شده‌اند؟ مانند: بحیسن ام الطویل، معلی بن خنیس، جابر بن بزید جعفی...

یک بحث دیگر در زندگی ائمه (ع) زندانها و تبعیدها و تعقیب هاست. و به نظر بنده این فصلی است که باید دقیقاً دنبال شود و مطالب زیادی در آن قابل دقت و بررسی است که اکنون وقت برای ورود در آن کافی نیست.

بحث دیگر، برخورد تند و زیان صریح نیز ائمه (ع) در برابر خلفا است. نکته قابل دقت در این بحث آن است که این بزرگواران اگر اشخاص محافظه کار و سازشکاری بودند باید مثل دیگر علماء و زهاد آن عصر،

زمان نرم و لحن دور از معارضه را انتخاب میکردند. میدانید که علماء و زهاد زیادی بودند که خلفا به آنها علاقه و شاید ارادت داشتند، هارون می‌گفت:

کلکم بئسی روید

کلکم بطلب صید غیر عمرو بن عبید

اینها خلفا را نصیحت میکردند، حتی گاهی آنها را به گریه هم می‌آوردند، اما مواظب بودند که به آنان جبار و طاغی و غاصب و شیطان و هر چه این معانی را برساند نگویند. اما ائمه (ع) می‌گفتند: حقایق را افشا میکردند و ملاحظه هیبت و قدرت زمامداران آنها را به سکوت وادار نمی‌کرد.

یک بحث دیگر، نندی‌های خلفا به ائمه (ع) است، مثل آنچه در مواردی میان منصور با امام صادق (ع) یا هارون با موسی بن جعفر (ع) گذشته و قبلاً به بعضی از آنها اشاره کرده‌ام.

**استراتژی امامت**

بحث دیگری که کاملاً جالب و قابل تعقیب است، داعیه‌هائی است که حاکی از استراتژی امامت است. گاه در اظهارات و مباحثات ائمه (ع) بیانات و داعیه‌هائی مطرح می‌شود که عادی نیست و حاکی از هدف و خط مشی خاص است که همان استراتژی امامت است.

از جمله این موارد گفتگوی حضرت موسی بن جعفر (ع) با هارون درباره فدک است هارون روزی به امام کاظم (ع) گفت: «حَدُّ فَدَكًا حَتَّى ارْتَدَّهَا إِلَيْكَ» یعنی حدود فدک را معین کن تا آن را به تو برگردانم. فکر می‌کرد با ابتکار، شعار فدک را که در

خاندان اهل بیت همواره بعنوان یک سند مظلومیت تاریخی مطرح بود، بی اثر کنند و این حربه را از آنان بگیرد، و شاید با این کار، مقابله‌ئی میان خود و آنان که روزی فدک را از تصرف آنان خارج کرده‌اند، در ذهن شیعیان اهل بیت بوجود آورد. حضرت ابتدا امتناع کردند و سپس که اواصر را کرد، گفتند: «لا آخذها الا بحدودها» یعنی اگر قرار است فدک را بر گردانی باید با محدوده واقعی آن را بدهی. هارون قبول کرد. امام شروع کردند حدود فدک را معین کردن، فرمودند: «أَمَّا الْحَدُّ الْأَوَّلُ فَعَدْنُ» یکسوی آن عدن است! حالا این گفتگو در مدینه یا بغداد انجام میگردد، امام، منتهی‌الیه جزیره العرب یعنی عدن را یک حد فدک معرفی میکند!.. «فتعبر وجه

الرشدید وقال: ایها! رنگ هارون تغییر کرد و بی اختیار گفت: اوه! حضرت فرمود: «والحد الثاني سمرقند» یکسوی دیگر آن سمرقند است. یعنی منتهی‌الیه شرقی قلمرو حکومت هارون! «فاریة وجه» رنگ هارون تیره شد. حضرت ادامه داد: «والحد الثالث افریقیة» مرز سوم آن، تونس است! یعنی منتهی‌الیه غربی کنش. «فاسود وجهه وقال: هیه!» صورت هارون از خشم سیاه شد و گفت: عجب!! و بالاخره حضرت فرمود: «والحد الرابع سیف البحر ممابلی الجزر وار منیه» مرز چهارم آن، کناره دریا است یا پشت جزیره‌ها و ارمنستان.. یعنی منتهی‌الیه شمالی کنش. هارون از روی عصبانیت و استهزاء گفت: «فلم یبق لنا شیء فتحوّل الی مجلسی!!» یعنی در اینصورت پس چه چیزی برای ما باقی ماند! برخیز بر سر جای من بنشین اقال موسی! «فقد اعلمتک اتنی ان حدتها لسن تردھا» حضرت فرمود: به تو گفته بودم که اگر مرزهای فدک را بگویم آن را برنخواهی گردانید! در پایان حدیث آمده است که: فعند ذلك عزم علی قتله اینجا بود که هارون تصمیم گرفت امام را به قتل برساند.

در این گفتگو بارزترین مطلب، داعیه موسی بن جعفر (ع) است، همان چیزی که هارون هم دریافت و کمر به قتل آنحضرت بست. و از این قبل اظهارات که مدعی ائمه (ع) را آشکار می‌سازد، از زندگی امام باقر (ع) و امام صادق (ع) و امام رضا (ع) دیده می‌شود که جمعیندی آن، استراتژی امامت را ترسیم میکند.

**برداشت اصحاب از خط مشی امامان**

یکی دیگر از مباحث قابل بررسی و پیگیری در شرح حال ائمه (ع) برداشت اصحاب ائمه (ع) از هدف و خط مشی و مدعای آن بزرگواران است. بدیهی است که اصحاب ائمه از ما به آن بزرگواران نزدیکتر و به هدف و داعیه آنان آگاه‌تر بوده‌اند. آیا آنها در اینباره چه تلقی و برداشتی داشتند؟ آیا ما در روایات به این نکته که آنان منتظر قیام و «خروج» ائمه بوده‌اند، برخورد نمی‌کنیم؟ داستان مردی از خراسان را همه میدانیم که نزد امام صادق (ع) آمد و خبر داد که چند صد هزار مرد مسلح منتظر اشاره آنحضرت اند تا قیام کنند، و حضرت پس از آنکه درباره عدد مزبور اظهار تردید و تعجب کردند و او بی‌دری، عدد را کم کرد و

حضرت در پایان با تأکید بر کیفیت افراد، تعدادی را ذکر کردند (۱۲ یا ۱۵ نفر به اختلاف روایات) و فرمودند: اگر به این تعداد پارانی داشتیم قیام میکردم.

افراد زیادی از این قبیل به امام مراجعه و تقاضای قیام (به تعبیر روایات: خروج) میکردند (البته مواردی هم مراجعه کنندگان، جاسوسهای بنی عباس بودند که از جوابهای امام به آنان می‌شود جاسوس بودن آنان را حدس زد) این افراد چرا مراجعه میکردند؟ آیا غیر از اینست که در فرهنگ شیعه در آنروز مسئله خروج و قیام برای ایجاد دولت حق، یک امر حتمی و یک هدف مسلح ائمه «ع» بشمار می‌رفت و تلقی اصحاب و شیعیان این بود که ائمه «ع» منتظر فرصت مناسب برای اقدام به آن می‌باشند.

روایت جالبی در این باب دیدم که از آن می‌شود فهمید که این تلقی در سطوح اصحاب بلند مرتبه‌ئی چون زرارۀ بن احنین چگونه بوده است. روایت در رجال کشی است: روزی زرارۀ نزد امام صادق «ع» می‌آید و میگوید یکی از یاران ما از دست ظلمکاران گریخته است، اگر «این امر» نزدیک است صبر کند تا با قائم خروج کند و اگر در آن تأخیری است با آنان از در مصالحه درآید. حضرت میفرماید: خواهد شد. زرارۀ می‌رسد: تا یکسال؟ امام میفرماید: انشاء الله خواهد شد دوباره می‌رسد؟ تا دو سال؟ باز می‌فرماید: انشاء الله خواهد شد، و زرارۀ خود را قانع میکند که تا دو سال دیگر حکومت آل علی بر سرکار خواهد آمد.

یقیناً زرارۀ شخص ساده و بی‌اطلاعی نبوده، او یکی از اصحاب نزدیک امام باقر «ع» و امام صادق «ع» بود. با اینحال چگونه است که او تشکیل حکومت علوی را اینقدر نزدیک می‌بیند؟

در روایت دیگری هشام بن سالم نقل می‌کند که روزی زرارۀ به من گفت: لا تری علی اعداها غیر جعفر. بر فراز پایه‌های خلافت کسی جز جعفر بن محمد را نخواهی دید. میگوید: هنگامی که امام صادق (ع) وفات یافت به او گفتم: آیا آن حرف را به یاد می‌آوری؟ و می‌ترسیدم آن را انکار کند، گفتم: بلی، بخدا من آن را به نظر خودم گفته بودم (من) خواسته است این شبهه پیش نیاید که آن را از امام نقل کرده است). از روایات متعددی که در زمینه انتظار قیام یا درخواست آن از سوی اصحاب ائمه «ع» وجود دارد به روشنی می‌توان فهمید که هدف ائمه «ع» یعنی تشکیل حکومت علوی و تلاش برای آن و متوقع بودن

آن، از جمله مسلمات در نظر شیعیان و حتی یاران نزدیک ائمه «ع» بوده است. و این فریته‌ئی حتمی برهدف و حقیقتی است.

بحث دیگر این است که آیا علمتی بغض و خصومت خلفا با ائمه «ع» چه بوده است؟ آیا فقط حسادت آنان به مقامات معنوی و توجه و علاقه مردم به ائمه «ع»، موجب و انگیزه آینه‌دشمنی بوده است؟ و یا عامل اصلی چیز دیگری است؟ البته شک نیست که ائمه «ع» محسود خلفا و دیگران بوده‌اند و در ذیل آیه: «ام یحسدون الناس علی ما آتینهم الله من فضله» روایاتی به این مضمون هست که: «نحن المحسودون» یعنی آنانکه در این آیه اشاره شده که مورد حسد قرار میگیرند، ما هستیم. اما باید دید که به چه چیز ائمه حسد می‌بردند؟ آیا حسد به علم و تقوی آنان بوده؟ میدانیم علما و زهاد زیادی در آن زمان بودند که به همین صفات در میان مردم شناخته شده و علاقمندان و یاران زیادی هم داشتند. چهره‌های معروفی مانند: ابن‌حنبله، ابویوسف، حسن بصری، سفیان ثوری، محمد بن شهاب و دهها نفر از قبیل آنان، پیروان و هواداران زیادی داشته و از معروفیت و محبوبیت برخوردار بوده‌اند، در عین حال خلفا نه فقط به آنان حسد و بغض نمی‌ورزیدند بلکه برخی از آنان مورد ارادت و محبت خلفاء نیز بودند.

بنظر ما علت اصلی خصومت شدید خلفا با ائمه «ع» را که عموماً به شهادت آنان پس از اسارتها و تبعیدها و زندانها می‌انجامید، در چیز دیگری باید جستجو کرد، و آن داعیه خلافت و امامت بود که ائمه «ع» داشتند و آن دیگران نداشتند. این نیز از بحث‌هایی است که می‌تواند مورد تعقیب و تحقیق قرار گیرد.

یکی دیگر از مباحث قابل بررسی و تحقیق، حرکات تند و معارضة آئین اصحاب ائمه «ع» با دستگاه خلافت است. نمونه‌های اینگونه حرکات را در سراسر دوران امامت می‌توان مشاهده کرد. در زمان امام سجاد «ع» یعنی در اوج اختناق، یحیی بن ام‌طویل حواری‌آن حضرت به مسجد مدینه می‌آمد و خطاب به مردمی که تسلیم دستگاه خلافت بودند و با خطاب به کارگزاران حکومت، آیه‌ئی را می‌خواند که سخن حضرت ابراهیم «ع» به کفار را حکایت میکند: «کفرنا بکم و بدأ بیننا و بینکم العداوة والبغضاء...» و همچنین در کتاسه کوفه خطاب به جمع مردم و گروه شیعیان سخنانی را با صدای بلند

ایراد میکند که همه متضمن تعرض به جریان سیاسی حاکم است.

علی بن خنیس در مراسم نماز عید هنگامی که با مردم به صحرا می‌رفت، با لباس زولیده و سر و صورتی شوریده و چهره‌ئی غمگین دیده می‌شد و چون خطیب به منبر می‌رفت، دستها را بلند می‌کرد و می‌گفت: اللهم ان هذا مقام خلفائك و اصفيائك و موضع امنائك.. ابتزوها.. پروردگارا! این منبر و جایگاه متعلق به جانشینان و برگزیدگان توست که اینک از آنان غصب شده و به جنگ دیگران افتاده است.

متأسفانه این صحابی عالمی که امام صادق «ع» قاتل او را لعن و نفرین کردند و او را مورد ستایش قرار داده‌اند مورد بی‌لطفی بعضی قرار گرفته و در وثاقت او تردید کرده‌اند، و بعید نیست که در منشأ این نظرات، دست خبیث بنی عباس نیز دخالت داشته است.

مسئله دیگر که دارای دامنه‌ای وسیع و بحثی عمیق است، مسئله تقیه است. در فهم این عنوان، لازم است همه روایاتی که مربوط به کتمان و حفاظ و پنهانکاری است دیده شود تا با توجه به داعیه ائمه «ع» که از فصول و مباحث گذشته بدست می‌آید و نیز با توجه به شدت عملی که خلفا در برابر این داعیه و فعالیت‌های ائمه «ع» و اصحاب ائمه «ع» نشان میدادند معنای حقیقی تقیه فهمیده شود.

آنچه شکی در آن نمی‌ماند اینست که تقیه بمعنای تعطیل کار و تلاش نیست، بلکه به معنای پوشیده نگاهداشتن کار و تلاش است. و این با مراجعه به روایات بطور کامل آشکار می‌شود.

اینها بخشی از مباحث مهم مربوط به زندگی ائمه است، و البته مباحث فراوان دیگری نیز درباره زندگی سیاسی این بزرگواران هست که دیگر حتمی فرصت ذکر فهرست آنها هم نیست هر چند یادداشتهای مربوط به آنرا همراه آورده‌ام. بنده در همه این زمینه‌ها کسار زیادی کرده‌ام، ولی متأسفانه امروز فرصت ادامه و جمع بندی آنها را ندارم. ایکاش صاحب همت‌هایی پیدا شوند و اینکار را دنبال کنند و زندگی سیاسی ائمه علیهم السلام جمع‌بندی شده به دست مردم برسد و ما بتوانیم آن را بعنوان درس و الگو در اختیار داشته باشیم و نه فقط بعنوان یک خاطره جاودانه.

والسلام علیکم ورحمة الله